

تا عیارها عیان شود و ...

بروز ساخته شده است و هر کتابی جز کتاب الهی در معرض اشکال قرار دارد. چنانکه بخود صدرالمآلهین و گفتارش نیز اشکالاتی کرده‌اند. و امثال چنین کارهای بزرگی را توقع واوی پس و پیش نداشتن، از غایت سادگی است، چون: زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است.

در بخش دیگری که صفحه متن و ترجمه را مشخص نکرده‌اند گفته‌اند: مترجم ماهیات الفیروالبسیطة الی لها حد... را ماهیات بسیط دارای حد ترجمه کرده‌اند.

ایشان که محل را مشخص نکرده‌اند، ولی امکان آن هست که «الفیر» از چشم مترجم افتاده باشد و «لها»، «لا» و «ما» نافی «ما» موصوله و «ب» افلاطون از قلم افتاده باشد. یا در اصل ترجمه و یا در چاپ مطبعه. این بازمی‌گردد به عدم ویراستار علمی داشتن و دست تنها بودن، این مطلب را کسانی که دست‌اندرکار چاپ‌اند می‌دانند و بقیه دستی از دور بر آتش دارند، در همین بخش عربی که ایشان نقل کرده‌اند. در مقابله. دیدم دو سه کلمه از چشم حروفچین افتاده و مصحح هم متوجه نشده است، این امر در مطبوعات مرسوم است و امری عادی، چنانکه برخی از روزنامه‌جات مطلب شماره پیشین خود را در شماره بعدی تصحیح می‌نمایند؛ وانگهی «لها» را «لا» دیدن و «غیربسیط» را «بسیط» دیدن که قدح در دانش مترجمی نمی‌آورد، آقای یوسف ثانی باید نظری ثانوی بنمایند تا مشاهده کنند:

کمال سز محبت بین نه نقص گناه که (خدای ناکرده) هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند و یا اینکه تردید را ایشان حمل به صورت قضیه منفصله کرده است؛ گویم: مترجم اجازه ندارد اصطلاحات را از جهت وجوه و نظایر و اشباه و یا مقاسد ترجمه کند، بلکه وظیفه‌اش ترجمه عین سخن بزبان دیگری می‌باشد، این بحث بین الاثنینی و گفتگوی استاد و شاگرد است، و مفهوم را با منطوق درآمیختن نه کار مترجم است.

در جای دیگری که باز متن و ترجمه را مشخص

اقدام گوناگون و منشآت جوراچور در آن بعینه نقل مطلب شده، بنابراین مقالات اینان، یعنی یک قسمت از کتاب ایشان که مصنف بعینه نقل کرده است و ظاهراً ابهام. در اینجا. محلی ندارد.

در بخش ترجمه که اصل عربی و ترجمه اینجانب و ترجمه پیشنهادی خودشان را بیان داشته‌اند گویم:

در مقدمه ترجمه اسفار تذکر داده‌ام که: متن کتاب بسیار دشوار و معضل و بویژه در این سفر ده مرحله‌ای گفتگو و جدل یا صاحب‌نظران پیشین است و در نتیجه یک نوع خشکی و جمودی اضطراری بر آن طاری شده که امکان دارد برای مطالعه کنندگان. نه مدارس کنندگان. کمی خستگی آورد، ولی باید تحمل کنند؛ ما این کتاب را در محدوده متن ترجمه کرده‌ایم و پا از محدوده، فراخ‌تر نگذارده‌ایم، بنابراین ترجمه پیشنهادی ایشان با توضیحاتی که در بین دو قوس داده‌اند، ترجمه در چهارچوب اصل نبوده و بلکه شرح و تخریب است، مضافاً آنکه ما ادعا نکردیم که این ترجمه مُنزل از سماء است، اصولاً این نوع کارهای یک تنه فقط در ایران صورت می‌گیرد و بس، در هیچ کجای جهان نیست، حتی در ممالک عرب زبان هم چنین امری معهود و مرسوم نیست، بلکه برای این کار عظیم لجنه‌ها و انستیتوها تشکیل می‌شود و همانند مؤسسات دائرةالمعارف نویسی، برای هر بخشی متخصصی خاص است، ولی در اینجا یک تن در مقابل این امر عظیم و جسیم، باید بایستد، و حتی تصحیح مطبوعه‌ای و اعلام و اصطلاحات و سرصفحه‌ها را خود باید ترتیب دهد، لذا مطلب همان است که ایشان گفته‌اند: با اقدام بر ترجمه اسفار قدم در وادی خطیر و پرمخاطره‌ای گذارده‌اند و شاید بخطرات و صعوبات مقصد صعب‌المتال خویش کمتر عنایت نموده‌اند.

لذا درخواستم این است حال که بنیان این بنا و شالوده این خدمت. به عنایت الهی. گذارده شد، دیگران در تکمیل آن کوشش کنند، چون فلسفه و فرهنگ یک امت و یک ملت، برای تمام افراد آن امت و آن ملت است و جهان یک روز ساخته نشده و بلکه روز

نشریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه

مقاله‌ای در تیرماه ۱۳۷۹ در آن مجله از نویسندگانی بنام آقای محمود یوسف ثانی آمده که انتقاداتی بر ترجمه کتاب کبیر اسفار صدرالمآلهین از طرف اینجانب داشت، نخست تشکر دارم که بحمدالله ترجمه‌های فلسفی مورد توجه و ارزیابی و نقد قرار گرفته و هنوز شیفتگانی چند در این امر مهم هستند که به قلمفرسایی می‌پردازند، امید دارم این سنت حسنه. بدون ریا و مرا. راهش تداوم داشته باشد و تألیفات و تصنیفات و ترجمانات را تکامل بخشد.

راجع به فقره اول ایشان که نوشته‌اند: به گفته دانایان حکمت متعالیه فهم آثار این مکتب فکری موقوف و موکول به آشنایی کافی و وافی با آثار و اندیشه‌های مهم نحل‌های مشائی و اشراقی و زیر و صحایف نوری ارباب عرفان و ذوق و شهود است... در باب ترجمه و برگردان این آثار نیز همین امر صادق است.

مقصود ایشان این است که مترجم اثر باید تمام شرایطی را که ایشان برشمرده‌اند دارا باشد؟ در آن صورت دیگر مترجم نیست، بل خود یک حکیم جامع و گاه مؤسس است.

در بخش دیگر از مقدمه اینجانب نقل قول کرده‌اند که: اگر خواننده گرامی در ترجمه برخی از مقالات [!] (مقالات را علامت تعجب گذارده‌اند).

ما در مقدمه ترجمه اسفار گفته‌ایم اگر خواننده گرامی در ترجمه برخی از مقالات بویژه... در کتاب المنجد آمده: مقاله عبارت از یک قسمت از کتاب است، علامت تعجب را نفهمیدم، چون در مقدمه گفته‌ام: در این کتاب از هر نویسنده و دانشمند و هر فیلسوفی یا

پاسخ به «بر شاخه» سرو سایه فکن»

جومن بلبل (نام برد که تا پنج نسل شغل خانواده او حماسه خوانی بوده. پدر او (جومن) بخاطر شهرت زیاد در این فن لقب بلبل گرفته بود...»

آنگاه بنده به ایشان پاسخ دادم و گفتم: کسی از ما این گونه سخنان بی پایه و اساس را نمی پذیرد و اگر بخواهیم شاهنامه را بدین گونه معنی کنیم، مردم حق دارند که به ما بختندند و ما را خالی از عقل و منطق بدانند. اما ایشان از این کلام رنجیده شده بودند و نامه دیگری برایم نوشتند و بر اعتقاد خود در این باره مصر و پابر جا بودند که بهر طوری که شده حرفشان را بر کرسی بنشانند و همه مردم نیز آن را بی چون و چرا بپذیرند و همچنین چند نامه دیگر در تاریخ ۷۵/۹/۱۳ و ۷۶/۷/۲۶ برای من گسیل داشتند که پاسخ دادم اما آنچه که ایشان تحت عنوان «بر شاخه سرو سایه فکن» نوشته دنباله همان مطالبی است که در نامه های پیشین برایم فرستاده اند.

اما پاسخ ما:

نخست باید بگویم: ایشان در نقدی که بر کتاب شاهنامه فلورانس (ج ۲) چاپ انتشارات تهران - به تصحیح و گزارش ابیات و واژگان دشوار، بقلم بنده - نوشته اند مربوط بکار اینجانب نمی شود، بلکه یک اعتقادی است ویژه ایشان و بس که در ضمن دیدم: ایشان نظرش را بگونه ای غیر محسوس، معتبر تر از پیش کسوتان ادب و فرهنگ صد ساله اخیر، مانند علی اکبر دهخدا، دکتر محمد معین و ملک الشعراء بهار، می داند.

مثلاً در این بیت مورد نقد ایشان (نسخه فلورانس، ج ۲ ص ۲۳۷ ب ۲۶۵). (شماره آیدنلو در مجله: ۲۰):

بپیش سراپرده آمد فرود

زمهراب دانش فراوان درود
گوید: واژه «سراپرده» که جوینی نوشته است مرکب از (سر + ا + پرده) و الف میانوند، نادرست می باشد، بلکه صحیح آن «سراپرده» آمیخته از دو جزء است (سرا = دیوار و پرده) و روی هم: دیوار پرده ای و «الف» میانوند

خوانندگان عزیز آگاهی دارند که آقای سجاد آیدنلو از شهرستان ارومیه نقدی بر شاهنامه موزه فلورانس - جلد دوم، از انتشارات دانشگاه تهران، با گزارش این بنده - نوشته اند که در مجله کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، سال سوم شماره ۲۷، دی ۷۸ چاپ و منتشر گردیده است. البته من با ایشان یک گذشته مکاتبه ای داشته ام و نظریاتی بین ما رد و بدل شده است.

ایشان نخستین بار در شهریور سال ۷۵ نامه ای به گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فرستاده و چند بیت از داستان رستم و سهراب را مطرح کرده بود و چون معمولاً کسی حوصله پاسخ گوئی به چنین چیزهایی را ندارد، لذا این بنده به ایشان احترام گذاشتم و نامه ایشان را خواندم. دیدم نوشته است: «من دانش آموز رشته ادبیات، سال سوم دبیرستان از شهرستان ارومیه هستم و از عاشقان جُستار در شاهنامه...»

سپس سؤال هائی که مطرح کرده بود، آنچنان بزرگ بود که با سن ایشان سازگاری نداشت.

من هم بقدر استطاعت پاسخی به ایشان دادم و از این قضیه مدتی گذشت، تا اینکه در دیماه ۷۵ نامه ای دیگر نوشت و درباره نبرد اندیشه ها در حماسه رستم و اسفندیار مطالبی نوشته بود و از آنجمله در بیت آغاز داستان:

زبلبل شنیدم یکی داستان

که برخواند از گفته باستان
ایشان نوشته بودند: مراد از «بلبل» آن پرنده معروف نیست. بلکه «در آسیای میانه و شرق ایران بلبل لقبی بوده که به استادان فن حماسه خوانی می دادند. برای نمونه می توان از حماسه خوان ازبکی به نام (ارگاش

نکرده اند اشکال بر ترجمه کلمه «تلینا» در فقره: ان الامور التي تلينا، کرده اند و گفته اند: مترجم آنرا اموری که نقل می کنیم ترجمه کرده و ترجمه پیشنهادی ایشان: اموری که در اطراف ماست می باشد. گویم: چه فرقی دارد؟ مراد فهم سخن مصنف است که از هر دو جمله برمی آید، و اگر باز هم در کتاب اسفار و غیر اسفار به کلمه «تلینا» برخورد کنیم آنرا مشتق از مصدر «تلاوت» و یا «تلو» - از پی آینده - می دانم نه مصدر «ولی»، چون در «المنجد» آمده: یلی ولیاً فلاناً: دنا منه و قرب (و هو قلیل الاستعمال).

و یا آنکه باز بدون تعیین متن و ترجمه گویند: «هی هی» را به معنای همانند ترجمه کرده اند که بسیار عجیب است.

گویم: من حیث هی هی، یعنی ماهیت از آنروی که ماهیت است نه موجود است و نه معدوم، چه گفته اند: الماهية من حیث هی لیست الاهی، یعنی باعتبار نفس ذات خودش و بدون لحاظ وجود خارجی و یا ذهنی و بدون عوارض و حالات آن مانند کثرت و وحدت و غیره، نه موجود است و نه معدوم. (۱)

اصولاً اصطلاحات اشراقی و عرفانی و بویژه صدرائی همانند اصطلاحات مشائی جای خاص خود را ندارند، عرفا و اشراقیان اصطلاحی را می گویند و در هر جا وجه خاصی را اراده می کنند، بنابراین در این کتب و کتب عرفانی دیگر چون مفتاح الغیب و مصباح الانس و اعجاز البیان و غیرها توقع ترجمه دقیق اصطلاحاتی چون «هی هی» و «هو هو» و غیرها بعید می نماید و حتماً باید به فرهنگ علوم عقلی مراجعه کرد - مانند عین و اعیان در فلسفه صدرائی و طلسم و غواسق در فلسفه اشراقی -.

در پایان با تشکر از مجله کتاب ماه - ادبیات و فلسفه - و از آقای یوسف ثانی امید دارم این نقدها ادامه داشته باشد تا عیارها عیان شود و جوهرها آبدیده تر، والسلام.

پانویس:

(۱) فرهنگ علوم عقلی، ص: ۵۱۴

محمد خواجهوی